



پاسدار دانشگاه جعفری

و تربیت شاگردان بزرگ و ایجاد نهضت علمی جلوه گر می شد .

روش پیشوای هفتم نیز براساس همین برنامه کلی بود. پیشوای هفتم وارث دانشگاه اسلامی بزرگی بود که امام صادق (ع) در دوران کشمکش دو قطب سیاسی آن روز (بنی عباس و بنی امیه) و با استفاده از این فرصت تأسیس کرده بود، ولی آزادی عمل نسبی پدرا رجمند و آن فرصت رازنده را در اختیار نداشت .

امام کاظم (ع) با چهار نفر از خلفای عباسی معاصر بود که عبارت بودند از: «منصور و وانیقی»، محمد معروف به «مهدی»، «هادی» و «هارون الرشید» (۱).

درست است که هر يك از پیشوایان بزرگ دینی در عصر خود، عهده دار ارشاد و رهبری جامعه اسلامی و پاسدار و نگهبان آئین اسلام بودند ، ولی بوشك خط مشی و شکل مبارزه ای که انتخاب می کردند ، براساس ذوق و سلیقه شخصی آنها نبود، بلکه براساس سنجش اوضاع و احوال و شرایط اجتماع ، و ارزیابی قدرتها و جبهه گیری مخالفان اسلام بود ، بهمین جهت نحوه برنامه ها و عکس العمل امامان، در برابر حوادث عصر خود ، همیشه یکسان نبود ، بلکه گاهی بصورت مبارزه و قیام و نهضت خونین ، گاهی بصورت مبارزه سری و حفظ هدف و مکتب، بدون دادن تلفات و ضایعات ، و گاهی بشکل تأسیس دانشگاه اسلامی

۱ - این عده به ترتیب زیر در زمان امامت پیشوای هفتم خلافت کردند :

منصور در حدود ۹ سال، مهدی ۱۰ سال، هادی ۱ سال، هارون الرشید ۱۵ سال (بحار الانوار ج ۴۸

ص ۱ - دلائل الامامة ص ۱۴۷)

نامه رسمی خود ، پنج نفر را بعنوان وصی و جانشین برگزیده که عبارتند از .

- ۱ - خلیفه وقت منصور دوانیقی ! !
- ۲ - محمد بن سلیمان فرماندار مدینه (خود گزارش دهنده ۱) .
- ۳ - عبدالله بن جعفر بن محمد (برادر بزرگ امام کاظم) .

۴ - موسی بن جعفر (ع)

۵ - حمیده همسر آن حضرت !

فرماندار در ذیل نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام يك از این افراد را باید به قتل برساند ؟

منصور که هرگز تصور نمی کرد با چنین وضعی روبرو شود ، فوق العاده خشمگین و ناراحت شد و صداداد . « اینها را نمی شود کشت ! » (۱)

البته این وصیت نامه امام يك شاهکار سیاسی بود زیرا در واقع حضرت صادق (ع) ، امام بعدی و جانشین واقعی خود یعنی حضرت کاظم (ع) را به شیعیان خاصی و خاندان علوی معرفی نموده بود ، ولی از آنجا که از نقشه های شوم و خطرناک منصور آگاهی داشت ، برای حفظ جان پیشوای هفتم چنین وصیتی نمود و گرنه در همان روزهای نخست ، خطر کشته شدن امام کاظم (ع) در میان بود .

البته این تدبیر امام (ع) کار خود را کرد و پیشوای هفتم موقتاً از خطر مرگ رهایی یافت ، ولی این جریان نشان می دهد که جو سیاسی آن روز پرچه منوال بود و دورنمای اوضاع در آغاز امامت حضرت

هنگام رحلت امام صادق (ع) منصور دوانیقی ، خلیفه معروف و ستمگر عباسی در اوج قدرت و تسلط بود و با وفات حضرت ، بیش از پیش عرصه تاخت و تاز را برای خود باز می دید .

بنابراین امام کاظم (ع) پس از وفات پدر ، در سن بیست سالگی و در آغاز امامت خود ، مواجه با مامدار ستمگر و خونخواری مثل منصور گردید که حاکم بلا منازع قلمرو اسلامی بشمار می رفت .

فرمان قتل جانشین امام صادق (ع) :

درست است که در اواخر حیات امام صادق (ع)

اوضاع سیاسی عوض شده بود و با خارج شدن بنی امیه از صحنه حکومت و سیاست ، و تمرکز قدرت در دست بنی عباس ، فشار و تضییقات نسبت به حضرت صادق (ع)

افزایش یافته بود ، لکن در هر حال ، با توجه به موقعیت و محبوبیت فوق العاده امام در افکار عمومی ،

تا حدودی حریم عظمت و احترام آن حضرت را رعایت می کردند ولی پس از رحلت پیشوای ششم ،

منصور خواست کار را یکسره نموده ، با کشتن جانشین آن حضرت خود را از خطرات این رقیب بزرگ راحت کند ، بهمین جهت بمحض اطلاع از درگذشت

امام صادق (ع) طی نامه ای به فرماندار مدینه دستور داد که اگر « جعفر بن محمد » کسی را به جانشینی

برگزیده ، او را احضار کن و گردنش را بزنی !

پس از چند روز ، گزارش فرماندار مدینه رسید ، فرماندار نوشته بود که جعفر بن محمد ضمن وصیت -

امام، او است .

- عبدالله می‌خواهد مردم را گمراه کند (۱)
- پس امام ما بعد از پدرت کیست ؟
- اگر خدا بخواهد تو را راهنمایی میکند
- آیا امام پیشوای ما شما هستید ؟
- من در این باره چیزی نمی‌گویم !
- هشام در اینجا متوجه شد که طرز سؤال با توجه به وضع روز صحیح نبوده و با این روش نمی‌تواند پاسخ مطلوب را دریافت کند ، از این رو طرز سؤال را عوض نموده پرسید :
- آیا شما امام دارید و برای شما پیشوائی هست ؟
- حیرت من امامی ندارم .
- هشام می‌گوید: من از جمله آخر حضرت، آنچه باید بفهمم ، فهمیدم و فوق العاده خوشحال شدم و سخت تحت تأثیر عظمت و شخصیت حضرت واقع شدم ، عرض کردم :

- اجازه می‌فرمائید سؤال دیگری بکنم ؟
- پرس ولی اخبار ما را به دیگران مگو ، اگر این مطالب شایع شود ، خطر در پیش است .
- شیعیان تو و پدرت اکنون در گمراهی بسر می‌برند و نمی‌دانند امام فعلی کیست ؟ اینک که از من تمهید گرفتید این گفتگوها را جائی فاش نکنم ، آیا اجازه هست که این مطلب را با آنها در میان بگذارم تا بدانند امام آنها شما هستید ؟

کاظم ، تا چند حد تارک و پرخطر بود .

اینک برای آنکه محیط تاریک سیاسی آن روز بهتر روشن شود ، به یک سند زنده تاریخی دیگری نیز اشاره می‌شود :

راز پرخطر :

«هشام بن سالم» یکی از یاران خاص و صمیمی امام ششم بود ، وی می‌گوید : پس از وفات امام صادق (ع) فرزندان بزرگ آن حضرت بنام «عبدالله» ادعای امامت کردند و عده‌ای را دور خود جمع نمود . روزی من و یکی دیگر از مسلمانان نزد عبدالله رفتیم و برای آزمایش سؤالانی از وی نمودیم ، او جوابهای می‌انگاشتی به پرسشهای ما داد ، ما ناراحت و افسرده خانه او را ترک گفتیم ، متحیر بودیم که امام وقت کیست و پاینده چه کسی مراجعه کنیم ؟ در این هنگام پیر مردی مرا به حضور موسی بن جعفر (ع) راهنمایی کرد ، به منزل حضرت رفتیم و از او پرسیدم :

- قربانت گردم آیا پدر شما وفات نمود ؟
- بله
- آیا به رحمت ایزدی پیوست ؟
- بله
- بعد از پدر شما ، امام و پیشوای ما کیست ؟
- اگر خدا بخواهد ، تو را راهنمایی می‌کند
- برادرت عبدالله ادعا می‌کند که بعد از پدرت ،

— به هر کدام که محل اطمینان است بگو، ولی قول بگیر که شایع نکنند زیرا اگر این مسأله شایع گردد، خطر بزرگ در پیش است (۱)

این جریان نشان می‌دهد که امام کاظم (ع) در چه شرایط خفقان آوری بسر می‌برد و چگونه حکومت ستمگر و جاسوسی منصور، در جامعه سایه افکنده بود بطوری که امام (ع) در منزل شخصی خود و نزدیکی از بهترین شیعیان، همه مسائل را بی‌پرده نمی‌گفت و بدنبال هر مطلبی توصیه می‌نمود که پنهان بماند!

امام حق داشت این چنین محتاطانه رفتار کند زیرا منصب جاسوسان فراوانی سوار کرده بود تا کسی را که شیعیان جعفر بن محمد به اتفاق او را به امامت پذیرفته‌اند، پیدا کنند و او را گردن بزنند (۲)

آیا در چنین شرایطی پیشوای هفتم چه کاری می‌توانست انجام بدهد؟ آیا می‌توانست آزادانه به فعالیتهای دامنه دار پرداخته، برنامه‌های خود را آشکارا پیاده کند؟ یا اینکه می‌بایست رسالت خود را بشکلی دیگر آغاز کند و زمینه را بتدریج آماده سازد؟ بررسی اوضاع و احوال نشان می‌داد که هر گونه

اقدام حاد و برنامه‌ای که حکومت منصور از آغاز، روی آن حساسیت نشان بدهد، صلاح نیست، از این رو امام کاظم دنباله برنامه انقلاب علمی پدر را گرفت و حوزه‌ای - نه به عظمت دانشگاه جعفری - تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت پرداخت.

«سید بن طاوس» می‌نویسد:

« گروه زیادی از یاران و شیعیان خاص امام کاظم (ع) و رجال خاندان هاشمی در محضر آن حضرت گرد می‌آمدند و سخنان گهربار و پاسخهای آن حضرت به پرسشهای حاضران را، یادداشت می‌نمودند و هر حکمی که در مورد هر پیش آمدی صادر می‌فرمود، ضبط می‌کردند» (۳)

«سید امیر علی» می‌نویسد:

«در سال ۱۴۸ امام جعفر صادق (ع) در شهر مدینه درگذشت ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد، بلکه به رهبری جانشین و فرزندش موسی کاظم، شکوفائی خود را حفظ کرد» (۴)

۱ - رجال کشی ص ۲۴۱ - ۲۳۹ - حیاة الامام موسی بن جعفر ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۱۸

۲ - کان له بالمدينة جوایسین یظنون علی من اتفق من شیعة جعفر فیضربون عنقه (رجال کشی ص ۲۲۰)

۳ - الانوار الالهية ص ۹۱

۴ - و فی سنة ۱۴۸ توفي الامام الصادق فی المدينة ولكن المدرسة العلمية التي كان قد اسسها لم تفلح بوفاته لحسن الحظ، بل ظلت تزدهر برئاسة ابنة وخلفه موسی الملقب بالكاظم (مختصر تاریخ العرب ص ۲۰۹)